**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030801**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

مرحوم آخوند در مورد جمل خبریه‌ای که در مقام طلب استعمال می‌شوند فرمودند که این جملات خبریه هم در معنای خودشان استعمال می‌شوند ولی داعی از این استعمال اعلام به مطلوبیت شیء هست به نحو آکد. این اشکال را مطرح می‌کنند که اگر می‌فرمایید که جمل خبریه در همان معنای اصلی‌شان استعمال می‌شود لازمه‌اش کذب است، لازمۀ آن کذب هست. نمی‌شود به این لازم ملتزم شد چون در کلمات خداوند و ائمۀ معصومین و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این تعبیرات به کار رفته و نشانگر این هست که اینها کذب نیستند. مرحوم آخوند می‌فرماید ما کذب را باید به ملاحظۀ آن معنایی، آن داعی اخبار در نظر بگیریم در موارد کنایه و امثال کنایه کذب را چجوری ملاحظه می‌کنیم؟ زید کثیر الرماد، کذب به لحاظ کثرت رماد نیست، آیا این بنده خدا زید خاکسترش زیاد هست یا زیاد نیست. آن چیزی که لازمۀ معنا هست و کلام برای افهام او گفته شده آن را باید ملاحظه کرد. بنابراین اگر زید کثیر الرماد در جایی کذب هست که زید جواد نباشد، نه در جایی که کثرت رماد نداشته باشد. چون بالملاحظۀ معنای، حالا به تعبیر ما به ملاحظۀ معنای مستعمل فیه نباید ملاحظه کرد، به ملاحظۀ آن مراد تفهیمی که کلام برای افهام آن مراد هست به آن ملاحظه باید تعبیر کرد. بنابراین در ما نحن فیه هم همینجور است. این عبارت مرحوم آخوند در اینجاست. اینجا یکی دو تا، اوّلا یک نکتۀ عبارتی عرض بکنم در توضیح عبارت مرحوم آخوند، مرحوم آخوند یک تعبیری اینجا کرده لا یقال کیف یلزم الکذب کثیرا بکثرة عدم وقوع المطلوب کذلک فی الخارج تعالی الله و اولیائه عن ذلک علوا کبیرا، در پاسخ می‌گوید فانه یقال انما یلزم الکذب اذا عطی بها بداع الاخبار و الاعلام لا لداع البعث، کیف و ان لا یلزم الکذب فی غالب الکنایات. ایشان تعبیر می‌کند غالب الکنایات چرا؟ همۀ کنایات را تعبیر نمی‌کند. پاسخ مطلب این است که در کنایه یک تفسیری آقایان اهل ادب دارند می‌گویند کنایه آن چیزی هست که درش لازم معنا اراده می‌شود مع جواز ارادۀ اصل معنا، این قید را هم ذکر می‌کنند و با این قید می‌خواهند کنایه را از مجاز جدا کنند، می‌گویند در مجاز چون قرینۀ مانعه وجود دارد اصل معنا اراده نمی‌شود ولی در کنایه کأنّ قرینۀ مانعه وجود ندارد و آن اصل معنا هم می‌تواند اراده شده باشد. بنابراین در مواردی که ما زید کثیر الرماد می‌گوییم ولو زید کثیر الرماد مفادش این هست که زید جواد است ولی ممکن است کثرت رماد داشته باشد ممکن است کثرت رماد نداشته باشد، این مطلب مرحوم آخوند. به نظر می‌رسد آن بحثی که اهل بلاغت کردند و کنایه را از مجاز جدا کردند آن صحیح نباشد، این کنایه‌ها مجاز است لا غیر. توضیح ذلک اینکه ما می‌گوییم زید کثیر الرماد اینکه شما می‌گویید جایز است آن کثرت رماد را هم اراده کرده باشد مراد چی است اینکه جائز است کثرت رماد را مراد است؟ اراده کرده باشد؟ یعنی اینکه می‌خواهد کثرت رماد را هم متکلم تفهیم کند؟ یا اینکه خارجا ممکن است کثرت رماد وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد. مجرد اینکه کثرت رماد در خارج وجود دارد در مواردی که واقعا کثرت رماد وجود داشته باشد، این به این معنا نیست که متکلم می‌خواهد آن کثرت رمادی که در خارج موجود است با عبارت زید کثیر الرماد افهام کند. اراده، ارادۀ افهام کلام مراد است، مجرد اینکه در خارج تحقق دارد معنای افهام نیست. و به نظر می‌رسد که این تعبیری که آقایان تعبیر می‌کنند که قرینۀ مانعه وجود داشته باشد، قرینۀ مانعه عدم تحقق خارجی نیست، قرینۀ مانعه قرینه‌ای هست که می‌خواهد بگوید متکلم این لفظ را در این معنا برای افادۀ این معنا به کار نبرده، ممکن است در عالم خارج وجود داشته باشد، وجود نداشته باشد، این دو تا را باید از همدیگر جدا کرد. بله یک معنای دیگری کنایه دارد که آن از مجاز کاملا جدا هست. مرحوم آقای میر شریف جرجانی در حاشیۀ مطول هم بهش اشاره کرده آن با این کنایه فرق دارد، این که اصلا لفظ را گاهی اوقات در معنای موضوع له‌اش به کار می‌بریم و غرضمان افهام همان معنا هم هست ولی یک مراد تصدیقی اوّلیه داریم یک مراد تصدیقی نهایی داریم. مثالی که میر سید شریف می‌زند این هست که مثلا به یک بنده خدایی که افراد را اذیت می‌کند ما می‌گوییم المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه. کنایه از اینکه تو مسلمان نیستی، مسلمان کسی هست که سلم المسلمون من یده و لسانه و انت لم تسلم المسلمون من یدک و لسانک، به قیاس شکل دوم می‌خواهیم بچینیم بنابراین می‌خواهیم بگوییم که مسلم نیستی. کبرای قضیه را که ذکر کردیم، اراده کردیم، ولی نه به جهت اینکه خود آن کبری را می‌خواهیم به مخاطب به تنهایی افهام کنیم. آن کبری را بر این جهت آوردیم که یک صغرای واضحی را هم که در خارج هست ضمیمه‌اش کنیم آن نتیجه را به مخاطب اعلام کنیم. این مطلب، یعنی آن معنای مستعمل فیه، معنای اصلی هم اراده می‌شود، ارادۀ تفهیمی می‌شود ولی متکلم متوقف بر آن نمی‌شود، یعنی ارادۀ متکلم در معنای مستعمل فیه و تفهیم معنای مستعمل فیه متوقف نمی‌شود می‌خواهد کاری کند که مخاطب از آن به معنای لازمش هم منتقل بشود که انتقال هم در نزد مخاطب هم هست. یعنی در واقع مخاطب خودش برای خودش یک قیاس بچیند به آن نتیجه برسد. من هدفم رسیدن به آن نتیجۀ نهایی هم هست. خب با مجاز فرق دارد، مجاز وقتی من می‌گویم زیدٌ اسدٌ مرادم این نیست که مخاطب به اسدیت حقیقی زید تصدیق کند، نه زید اسد ولو مراد استعمالی همان اسد باشد که در مجاز بنابر تحقیق اینجوری است، ولی او مقدمه است برای این که یک تصدیق دیگری را در ذهن مخاطب ایجاد کنیم ولی در بحث کنایه به این معنایی که عرض کردیم تصدیق اوّلی را می‌خواهیم ایجاد کنیم تا به وسیلۀ آن تصدیق مقدمه باشد برای ایجاد تصدیق ثانوی، این دو تا با همدیگر با مجاز کاملا متفاوت است. ولی زید کثیر الرماد به نظر می‌رسد که به این شکلی که اینها می‌گویند جواز ارادۀ آن معنای موضوع له نه، معنای موضوع له را اصلا متکلم اراده نکرده و مجرد اینکه خارجا کثرت رماد وجود دارد این معنایش این نیست که آن را اراده کرده باشم. بله بعضی وقت‌ها در مجازات آن قرینۀ مانعه عدم وجود خارجی شیء است، فرض کنید ما وقتی می‌گوییم زید اسدٌ قرینۀ بر اینکه زید اسد واقعی نیست چی است؟ چون ویژگی‌ها و خصوصیات شیر خارجی در زید وجود ندارد، خصوصیات و ویژگی‌های قرینۀ مانعه احیانا عدم وجود خارجی شیء هست، عدم تناسب آن معنای حقیقی، حالا یا اصلا امکان ندارد یا اگر امکان هم داشته باشد خارجا ما می‌دانیم که به آن شکل نیست. آن یک بحث هست ولی قرینۀ مانعه الزاما نباید عدم وجود خارجی شیء باشد، قرینۀ مانعه می‌تواند یک قرینه‌ای که باشد که مثلا یکی از قرائن مانعه در موارد مثلا عموم مجاز هست، یک اصطلاحی آقایان دارند بحث عموم مجاز، این است که لفظ را در جامع بین معنای حقیقی و معنای مجازی به کار می‌بریم. زید اسدٌ، اسد هم به معنای مثلا شیر درنده است، هم به معنای شجاع هست. اگر بتوانیم برای این از شیر درنده و شجاع یک جامعی فرض کنیم آن را در آن جامع به کار ببریم. در جایی که ما در جامع به کار می‌بریم دیگر معنای حقیقی را اراده نمی‌کنیم ولو اینکه در موردش آن معنای حقیقی هم وجود دارد، فرض کنید ما لفظ زید را، شبیه‌اش در بحث اعلام هست، اعلام که مشترک لفظی، به یک معنا علم شبیه مشترک لفظی است، یعنی زید موضوع له‌اش مثلا کلمۀ محمد که، این محمد داریم این محمد داریم، این محمد داریم، همۀ اینها موضوع له‌اش افراد خاصه‌اند، یک علمی که بر چند نفر گذاشته شده این مشترک لفظی است. ما گاهی اوقات ممکن است کلمۀ محمدون به کار ببریم، محمدون به معنای مسمای به محمد هست، حالا اگر محمد را مجازا در یک معنای دیگری هم به کار ببریم و مرادمان از محمدون الذین یطلقون علیهم لفظ محمد حقیقة او مجازا باشد، این یک نوع عموم مجاز است دیگر. بگوییم فرض کنید که آن کسانی که این لفظ محمد را، حالا یک نفری که ما سید حسن نصرالله به مناسبت مثلا دلاوری‌اش این را می‌گوییم که خمینی است، بعد ما می‌گوییم همۀ خمینی‌ها ارزشمند هستند، یعنی خمینی چه آن خمینی که واقعا خمینی هست چه آن خمینی که مجازا به او اطلاق خمینی کردیم، اینجا کلمۀ خمینی را که در معنای الذین یطلقون علیهم لفظ الخمینی به کار بردیم این معنایش این نیست که ما او را معنای حقیقی‌اش دیگر اراده نکردیم ولو معنای حقیقی‌اش هم در اینجا صادق است ما فرض کنید می‌گوییم مراد ما کسانی که لفظ خمینی، الخمینیون مثلا شجاعون، شُجَّع، کلمۀ شُجَّع را برش حمل کردیم مراد ما از الخمینیون ولو یکی از مصادیقش خود امام هست که معنای حقیقی خمینی هست ولی ما به اعتبار آن معنای حقیقی در اینجا اطلاق نکردیم، الخمینیون آن معنای جامع یعنی الذین اطلق علیهم هذا الاسم، خلاص در مواردی که عموم مجاز هست که ما هم در مورد آن شخص حقیقی این لفظ را اطلاق کردیم هم در مورد شخص مجازی لفظ به معنای جامع‌اش به کار رفته، دیگر یعنی قرینۀ مانعه داریم که در معنای حقیقی به کار نرفته ولو اینکه مصداق آن معنای حقیقی هم هست، دو بحث است، مثلا همینجا که ما می‌گوییم الخمینیون شُجَّع، الخمینیون را کلمۀ خمینی را به معنای حقیقی‌اش به کار نبردیم، مجازا در جامع بین همۀ افرادی که این لفظ خمینی بر آنها اطلاق می‌شود به کار بردیم. علی ای تقدیر به نظر می‌رسد که این معنای کنایه با معنای مجاز هیچ فرقی ندارد همان است و این درست نیست که ما کنایه را از معنای مجاز فاصله بدهیم. بله معنای دیگر کنایه‌ای که میر سید شریف گفتند یک معنای دیگر است، این نکته را هم ضمیمه بکنم، این بحث‌ها که کنایه را تعبیر می‌کنیم همیشه کنایه را به آن اصطلاح میر سید شریف به کار می‌بریم نه به این اصطلاح معروف بین بلاغیون. به نظر من آن اصطلاح بین بلاغیون اصطلاح اشتباهی است، آن کنایه با مجاز فرقی ندارد و آنها یکی هستند.

اما اصل بحثی که اینجا هست آن این است که، اینکه در موارد جمل خبریه که به داعی طلب به کار می‌رود کذب را باید به لحاظ آن داعی در نظر گرفت نه به لحاظ معنای مستعمل فیه مثلا. اینجا من یک نکته‌ای را می‌خواهم تذکر بدهم اوّل یک مقدمه‌ای بچینم بعد آن نکته را عرض می‌کنم. این سه جمله را توجه بفرمایید، یک موقع ما می‌گوییم زیدٌ ذاهبٌ، یا انت ذاهب، حالا انت تعبیر کنیم، انت ذاهب. داریم خبر می‌دهیم که تو داری می‌روی. یک موقعی می‌گوییم که اذهب، انت ذاهب صدق و کذب دارد شما ممکن است بروید صادق باشید. ممکن است ذاهب نباشید بنابراین کاذب باشید. یک جملۀ دیگری هست می‌گوییم اذهب، اذهب صدق و کذب ندارد، یک جملۀ انشائیه است، جملۀ انشائیه اصلا صدق و کذب ندارد. یک جملۀ دیگری هم هست این هست که ذهابک مطلوبٌ لی. این جملۀ سوم جملۀ خبریه است، صدق و کذب دارد، ولی صدق و کذبش به ملاحظۀ این نیست که تو خارجا رفته باشی یا نرفته باشی، چون از رفتن خارجی تو خبر ندادم، از مطلوبیت ذهاب تو برای خودم خبر دادم، صدقش به این است که واقعا مطلوب من باشد، کذبش به این است که واقعا مطلوب من نباشد، این است که مرحوم آخوند اینجا حالا این مطلب را که عرض کردم بیایم در این بحث، ما می‌گوییم که مثلا تغتسل، آیا این تغتسل، مرحوم آخوند می‌فرماید تغتسل مراد استعمالی‌اش همین است که تو غسل می‌کنی. آن داعی استعمال تغتسل چی است؟ اغتسل است؟ یا اغتسالک مطلوب لی هست؟ این را دقت بفرمایید. اگر ما گفتیم کأنّ ما به جای اینکه اغتسل را به کار ببریم همان کارکردی که اغتسل دارد که مخاطب را بعث می‌کند انشای طلب هست آن را با تغتسل محقق می‌کنیم ولو به معنای دومی، یعنی مستعمل فیه‌اش نیست، ولی در مرحلۀ دوم که یک، حالا به تعبیر ما مراد تفهیمی، یک چیز دیگری را علاوه بر آن معنای حقیقی خودش که مستعمل فیه هم همان معنای حقیقی هست به مخاطب می‌خواهیم انتقال بدهیم. آن چیزی که به مخاطب می‌خواهیم انتقال بدهیم چی است؟ اغتسل است؟ که اصلا کذب و صدق نداشته باشد. یا نه اغتسالک مطلوب لی است که صدق و کذب داشته باشد، ولی نه به اعتبار اینکه در خارج اغتسال تحقق پیدا می‌کند یا تحقق پیدا نمی‌کند، به اعتبار اینکه آیا آن طلب که یک صفت نفسانی در نفس متکلم هست تحقق دارد یا تحقق ندارد. مرحوم آخوند اینجا کدام را می‌خواهد بیان کند؟ ظاهر عبارت کفایه این هست که و تمثیلی که به کنایه کرده این هست که ایشان می‌خواهد بگوید که، ایشان تعبیرشان، ایشان می‌گوید حیث انه اخبر بوقوع مطلوبه فی مقام طلبه اظهارا بأنّه لا یرضی الا بوقوعه. این لا یرضی الا بوقوعه یک جملۀ خبریه است، یعنی آن چیزی که اظهار کرده است یک جملۀ خبریه است، صدق و کذب دارد، اگر واقعا رضایت به وقوع داشته باشد این جمله کاذب است، اگر نه، رضایت به وقوعش، حالا این لا یرضی الا بوقوعه جمله چیزی هست، وقوع محبوبه، یحب وقوعه، لا و الا دارد من جمله را مثبت کنم که یک مقداری در مقام تفهیم راحت‌تر باشد. اظهارا بأنّه یحب وقوعه، این یحب وقوعه صدق و کذب دارد، اگر واقعا حب وقوع داشته باشد صادق است، اگر حب وقوع نداشته باشد کاذب است. دیگر انشائی نیست، یعنی آن معنایی که به وسیلۀ داعی اظهار می‌شود در مقام داعی آن هم خودش خبریه است. در تقریرات مرحوم آخوند دو تا تعبیر اینجا وارد شده، به نظر می‌رسد این دو تا تعبیر یک مقداری با همدیگر تنافی دارد، من عبارت ایشان را بخوانم، از یک عبارتش استفاده می‌شود کأنّ اینجا اصلا صدق و کذب مطرح نیست، از یک عبارتش استفاده می‌شود صدق و کذب به ملاحظۀ این هست که آیا طلب در نفس مولا وجود دارد یا طلب در نفس مولا وجود ندارد. ایشان می‌گوید که در اینجور مواردی که انشاء را با صیغۀ خبریه شخص ذکر می‌کند این لا یلزم کذب الجملة الخبریة المستعمل فی کلام الشارع فانها حینئذ کالسائر الانشائات الغیر المتصف بالصدق و الکذب من جهة المطابقة و اللامطابقة مع الخارج، مثل سائر انشائات، انشاء صدق و کذب ندارد که. انشاء که اصلا صدق و کذب ندارد. بعد می‌گوید و انما یکون کذبا اذا لم یکن من الشارع طلب واقعا. اینجا صدق و کذب را مطرح کرده ولی نه به ملاحظۀ این که مثلا غسل از مخاطب در خارج محقق می‌شود یا نمی‌شود، به ملاحظۀ اینکه طلب الاغتسال آیا در نفس مولا موجود هست یا موجود نیست، و انما یکون کذبا اذا لم یکن من الشارع طلب واقعا کما هو الحال فی الکنایة ایضا فانه لا یطرق الکذب علیها الا اذا لم یکن فی الخارج معنی کنایی دون ما لم یکن معنی مطابقی فانه قولهم فلان کثیر الرماد او طویل النجات لا یکون مصدوقا لبیان کثرة الرماد او طول النجاة فلا تکون قضیة کاذبة عند عدم تلک نسبة الکلام هی و انما یکون کذبا اذا لم یکن للانسان جود و سماحة او طول القامة الذی هو لازم معنی المخبر به و صیغ الکلام لاجله.

حالا صرفنظر از اینکه مرحوم آخوند اینجا چی می‌خواهند بفرمایند، خود مطلب را یک مقداری باز کنیم آن این است که ببینید آیا وقتی ما می‌گوییم تغتسل این کأنّه اینجا اغتسل را هم ما به کار بردیم؟ معنای حقیقی‌ها را که در نظر بگیرید ما یک تغتسل داریم یک اغتسل داریم، تغتسل اسناد خبری است، اغتسل اسنادش اسناد انشائی است، ما قبلا این مطلب را اشاره می‌کردیم که جملات وضع شدند برای اینکه متکلم با آنها فعلی از افعال خودش را به مخاطب منتقل کند. آن فعل می‌تواند فعل اخبار و حکایت باشد، می‌تواند انشاء باشد که آن اخبار و حکایت درش صدق و کذب مطرح هست ولی در آن انشاء مطرح نیست. اینکه ما می‌گوییم آیا این لفظ تغتسل را ما علاوه بر کارکرد اخباری‌اش یک کارکرد ایجادی بهش دادیم؟ به این شکل است؟ یا نه کارکرد دومش هم باز کارکرد اخباری است ولی نه اخبار از خارج، اخبار از نفس متکلم نه اخبار از خارج. من تصور می‌کنم وجدانا همینجور هست که مرحوم آخوند می‌گوید اخبار اخباری است آن معنای دوم، تحلیلی که بخواهیم بکنیم اگر اینجوری که مرحوم آخوند تحلیل می‌کند همینجور است، یعنی ما می‌گوییم این امر در واقع محقق است برای اینکه اخبار بدهیم که مطلوبش هست، یعنی آن مدلول اوّلیه که مستعمل فیه هست آن اخبار است، مدلول ثانویه هم اخبار است نه مدلول ثانویه‌اش دیگر انشاء است یعنی آن عبارتی که میر آقا قزوینی در تقریر نقل می‌کند فکر می‌کنم این دقیق نباشد و مرحوم آخوند هم نخواهد این را بگوید، در کفایه هم نیست خودمان هم ادامۀ عبارتش به آن شکل نیست. البته این نکته را هم توجه داشته باشید نه اینکه ما مدعی می‌خواهیم بشویم که استعمال تغتسل در جایی که ما می‌خواهیم آن کارکرد ایجادی را هم به تغتسل بدهیم اشکال دارد، ما نمی‌خواهیم این مطلب را بگوییم، بلکه می‌خواهیم بگوییم وجدانا اینجور نیست، اشکال ثبوتی نمی‌گوییم، می‌خواهیم بگوییم اثباتا به این شکل نیست. حالا یک مطلبی در کلام آقای اراکی هست من آن مطلب را الآن اشاره کنم توضیحش را فردا می‌دهم، حالا کلام آقای اراکی را شما ملاحظه بفرمایید در اصول فقه‌شان. آقای اراکی اینجا تعبیری دارند، حالا من عبارت خود آقای اراکی را بخوانم عبارت قابل توجهی است.

**شاگرد:** اگر مفادش اخبار باشد ؟؟؟ بهش تفریع کرد ؟؟؟ این مطلوب من است پس برو انجامش بده ولی بالوجدان آدم احساس می‌کند نمی‌شود تفریع کرد، نمی‌شود گفت این کار را انجام می‌دهی پس برو انجام بده.

**استاد:** نه، این مطلب درست نیست به دلیل اینکه علت عدم تفریعش این است که ما آن نتیجه خودش را اوّل به معنای مستعمل فیه قرار دادیم این مطلب در صورتی بود که فقط معنای چیز اراده شده باشد آن معنای مستعمل فیه‌اش در آن معنای اصلی‌اش به کار رفته باشد. ایشان می‌گوید: فان الآمر فی مقام، ایشان می‌گوید جمل خبریۀ مستعمل در مقام انشاء در قد استعملت،

«كقولنا: يتوضّأ و يصلّي و يعيد قد استعملت‏ في نفس معانيها لا في غيره» غیرها باشد غیرها درست است «لا في غير[ها] مجازا، بمعنى أنّ صورة المعنى المستعمل فيه في هذا المقام و في مقام الإخبار واحدة إلّا أنّ الداعي في الثاني هو الإخبار بالواقع، و في الأوّل هو البعث بنحو آكد و أتمّ؛ فإنّ الآمر في مقام إظهار الإرادة التي هي مستلزمة في نظره للوقوع الخارجي قد أظهر الوقوع الخارجي الذي هو لازمها كذلك، و هذا إظهار للإرادة الملزومة بنحو آكد و أبلغ،»

این تعبیر دقیقا با همین معناست که آن معنای دومی که غیر از مستعمل فیه وجود دارد خودش یک جنبۀ خبریه دارد چون اظهار اراده است، اظهار اراده که صدق و کذب دارد، ممکن است آن اراده واقعیت داشته باشد ممکن است واقعیت نداشته باشد.

«بل لا يبعد دعوى ذلك في صيغ العقود و الإيقاعات الكائنة بصيغة الماضي أيضا كبعت و أنكحت و نحوهما بأن يقال:»

ایشان می‌گوید در موارد بعت و انکحت که در مقام انشاء به کار می‌رود این بعت و انکحت هم در همان معنای حقیقی خودش به کار می‌روند، بعید نیست ما اینجور بگوییم که بعت یعنی همان فرض کنید حالا اینجوری بگوییم، حالا به جای بعت و انکحت مثال طلاق بزنم هند طالق. هندٌ طالقٌ می‌خواهد اخبار بدهد برای اینکه هند الآن طالق هست، این را می‌خواهم بگویم ما با هندٌ طالقٌ آیا صرفا می‌خواهیم اخبار بدهیم یا هندٌ طالقٌ را در مقام ایجاد الطلاق داریم به کار می‌بریم. هندٌ طالق معنای موضوع له اوّلیه‌اش اتحاد طالق، ابراز اتحاد طالق با زید است، اما اینکه ما بخواهیم آن طالقٌ را محقق کنیم، ایجاد کنیم، آیا آن هم، قطعا در مواردی که ما هندٌ طالق می‌گوییم می‌خواهیم طالقیت را محقق کنیم، یعنی آن معنای انشاء که ایجاد آن شیء اعتباری است طلاق یک امر اعتباری است، ما می‌خواهیم با هند طالق طلاق هند را محقق کنیم، صرفا نمی‌خواهیم اخبار بدهیم، ممکن است مستعمل فیه اوّلیه‌اش اخبار باشد ولی غرض ما از این اخبار محقق کردن طلاق هست، یک امری است انشائی که درش صدق و کذب مطرح نیست. در هندٌ طالق همینجور است، یعنی به نظر می‌رسد در هندٌ طالق لفظ هند طالق که اصل موضوع له اوّلیه‌اش اخبار است ما آن را کارکرد ایجادی می‌خواهیم بهش بدهیم، می‌شود، ولی تغتسل اینجور نیست، حرفم این است که تغتسل امکان دارد ما یک لفظی را که کارکرد اوّلیه‌اش اخباری است در طلب به کار ببریم، ولی وجدانا آدم اینجور احساس نمی‌کند که تغتسل به جای اغتسل به کار رفته، نکتۀ دیگری هم در اینجا وجود داشته منهای بحث وجدان که این را فردا ان شاء الله می‌خواهم توضیح بدهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد